

مصاحبه

محمد صادق کوشکی، فارغ التحصیل دکتری اندیشه سیاسی از پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (گروه مطالعات منطقه‌ای) در دوره‌های دکتری و کارشناسی‌ارشد در دانشگاه تهران، دانشگاه جامع امام حسین (ع) و علوم و فنون فزاینده و در دوره‌های دانش‌افزایی اساتید در دانشگاه‌های علوم پزشکی تهران، شهید بهشتی سابقه تدریس دارد و راهنمایی و مشاوره پایان‌نامه‌های مختلف دکتری و کارشناسی‌ارشد را در دانشگاه تهران و دانشگاه عالی دفاع ملی برعهده داشته است.

از جمله تألیفات وی می‌توان به کتاب‌های مبانی سیاست مطلوب در قرآن کریم (نشر عابد، ۱۳۸۹)، هویت در ایران امروز (پژوهشگاه فرهنگ و ارتباطات، ۱۳۹۱)، کادرسازی برای انقلاب (آستان قدس رضوی، ۱۳۹۱)، هویت و الگو (نشر معارف، ۱۳۹۲)، دموکراسی و صحرا (بررسی روابط معاصر عراق و عربستان در دهه نخست هزاره سوم) (انتشارات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۹۳) و تأملات فی‌الفکر سیاسی الامام الخميني (بيروت: جمعیه المعارف الاسلاميه، ۲۰۱۱) اشاره کرد.

در آغاز گفتگو، لطف کنید دلایل اهمیت غرب آسیا را از سه منظر مهم ژئواستراتژیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچریک توضیح دهید.

منطقه غرب آسیا از گذشته تا به حال به دلایل مختلفی مورد توجه بوده و به همین دلیل، بسیاری از حوادث مهم تاریخی در این منطقه اتفاق افتاده است. برخی از مورخین نیز از این منطقه به عنوان گهواره تمدن بشر نام می‌بردند. حوادث دوران انبیا مانند حضرت ابراهیم (ع)، حضرت نوح (ع)، اقوام بنی اسرائیل و بخش اعظم داستان‌های در قرآن در مورد انبیا در منطقه غرب آسیا رخ داده است. فارغ از این موارد، این منطقه پل ارتباطی شرق و غرب بوده و هست و چه زمان جاده ابریشم و چه زمان فعلی، اتصال مناطق متفاوت و متنوع دنیا نظیر شبه قاره هند، جنوب شرق آسیا و آسیای میانه و قفقاز به آفریقا و اروپا از این طریق بوده است.

پیدا شدن منابع غنی نفت و گاز در غرب آسیا، اهمیت این منطقه را افزایش زیادی داده است. این منطقه از تولیدکنندگان اصلی مواد هیدروکربنیک نفت و گاز و میعانات نفتی و گازی در جهان است و بیش از ۲۵ درصد نفت و

گاز دنیا در این منطقه تولید می‌شود. اهمیت اقتصادی دیگر این منطقه این است که به واسطه ثروت نفتی و گازی موجود، این منطقه جزو معدود مناطقی در جهان است که دارای قدرت خرید بالا است و خریداری ثروتمند برای همه کالاهای مصرفی جهان صنعتی است. از لحاظ مذهبی هم محل رجوع ادیان ابراهیمی به این منطقه است و اکنون توجه بیش از دو میلیارد مسیحی و بیش از یک میلیارد مسلمان و تمام یهودیان دنیا به منطقه غرب آسیا است و مرجع دینی و مذهبی بسیاری از آنها این سرزمین است.

با توجه به مطالب گفته شده، هر کشور و جامعه‌ای که بخواهد قدرت برتر جهانی باشد، بدون تسلط بر غرب آسیا نمی‌تواند به این مهم نائل آید.

چرا تأثیرگذاری این منطقه، اکنون بیش از هر زمانی دیگر مورد توجه تحلیل‌گران و بازیگران سیاسی قرار گرفته است، به طوری که در چارچوب نضج، اوج و در نهایت افول داعش بارها نسبت به احتمال آغاز جنگ جهانی سوم هشدار داده شد؟

همان‌عللی که پیشتر اشاره شد، در این زمینه نیز قابل بیان است. به عنوان نمونه، اگر جریان نفت و گاز از منطقه آسیای غربی تنها به مدت یک هفته قطع شود، اقتصاد جهانی به هم خواهد ریخت. همچنین از پنج گلوگاه مهم جهان، سه گلوگاه یعنی باب‌المندب، سوئز و تنگه هرمز در این منطقه قرار دارد و بیش از ۸۰ درصد معاملات صنعتی اقتصادی جهان از کانال آنها اتفاق می‌افتد. بنابراین هر حادثه‌ای که امنیت یکی از گلوگاه‌ها را به خطر بیندازد، در عمل امنیت اقتصاد جهان را به خطر می‌اندازد. از سویی دیگر، حساسیت‌های دینی و مذهبی که در این منطقه وجود دارد، به جهان منتقل می‌شود و به عنوان مثال، هر تحولی در زیارت‌گاه‌های مقدس مکه و مدینه و یا عتبات عالیات در عراق روی دهد، بر همه مسلمانان و شیعیان جهان تأثیرگذار خواهد بود. در نتیجه تحولاتی که در منطقه آسیای غربی رخ می‌دهد، تنها محدود به منطقه نخواهد بود و دارای پیامدها و بازتاب‌های جهانی است.

با توجه به بازتاب جهانی کنش‌ها و واکنش‌های سیاسی در منطقه، نقش قدرت‌ها به ویژه قدرت‌های بزرگ در بحران‌سازی در این منطقه چگونه است؟

این منطقه عرصه رقابت قدرت‌های بزرگ جهت تسلط است. از دویست سال پیش که انگلیسی‌ها جهت تسلط وارد منطقه شدند تا بعد از معاهده سایکس-بیکو که در عمل، فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها این منطقه را تصرف و تقسیم کردند و نیز از جنگ جهانی دوم به بعد که به نوعی آمریکایی‌ها جای قدرت‌های دیگر را گرفته‌اند همه قدرت‌های جهانی به دنبال مسلط شدن بر این منطقه حساس بوده‌اند. امروز نیز نوعی رقابت بین آمریکا، اروپا و حتی کشورهای نظیر

چین و هند جهت تسلط بر این منطقه وجود دارد. اکنون روسیه هم بعد از مدت‌ها به منطقه برگشته و به دنبال ایفای نقش است. این قدرت‌ها بر این باورند که از این طریق می‌توانند رقابتی دیگر خود را زیر فشار قرار دهند و می‌توان گفت هر قدرتی که بر غرب آسیا مسلط باشد، کلید تسلط بر آینده دنیا را در اختیار خواهد داشت.

آیا می‌توان چین را جایگزین آمریکا در منطقه آسیای غربی در آینده از لحاظ تأثیرگذاری و ایفای نقش دانست؟

چینی‌ها تمایل زیادی دارند که این اتفاق به وقوع رخ دهد، البته آنها دنبال مکانیسم‌های نظامی نیستند و می‌خواهند از طریق نفوذ اقتصادی و سرمایه‌گذاری و ایجاد بازار مشترک اقتصادی بر منطقه آسیای غربی مسلط شوند. در حالی که نفوذ آمریکایی‌ها تنها در قالب نظامی بوده است.

در حال حاضر نقش دولت‌ها و قدرت‌های تأثیرگذار منطقه غرب آسیا مانند ترکیه، عربستان، مصر و به‌ویژه جمهوری اسلامی ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

به طور کلی می‌توان کشورهای منطقه را به چند دسته تقسیم کرد. دسته نخست، کشورهایی نظیر جمهوری اسلامی ایران هستند که سیاست‌های مستقلی دارند. دسته دوم، شامل کشورهایی نظیر مصر و عربستان است که سیاست‌های آنها تابعی از قدرت‌های بزرگ است و نمی‌توانند از آن چارچوب خارج شوند. دسته سوم نیز کشورهایی نظیر ترکیه هستند که حالت نیمه مستقل دارند و منافع ملی و امنیت ملی برای آنها اهمیت دارد؛ این کشورها برخی از تصمیمات را مستقل اتخاذ می‌کنند، اما برخی از تصمیمات را نیز در چارچوب منافع غرب و آمریکا می‌گیرند.

دسته‌بندی فوق به معنی درستی یا نادرستی تصمیمات کشورها نیست، بلکه به معنی این است که هر یک از کشورها بر مبنای اهداف خود، برنامه‌ها و الگوهای راه‌بردی را جهت فعالیت و نقش‌آفرینی در منطقه در نظر می‌گیرند. وضعیت فعلی در منطقه سبب شده است که آسیای غربی ضمن آن که عرصه رقابت بین قدرت‌های جهانی است، قدرت‌های منطقه‌ای هم مشغول رقابت با یکدیگر باشند. بدین ترتیب ماتریس و معادله چند بعدی با حضور قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای ایجاد شده و در برخی مواقع تعارضات و همپوشانی‌هایی بین این قدرت‌ها ایجاد می‌شود.

هر وقت از غرب آسیا صحبت می‌شود، به طور طبیعی به نقش جنگ‌طلبانه و ایدئولوژیک صهیونیستی هم اشاره می‌شود، اکنون پس از مجموعه تحولاتی که در چارچوب شکل‌گیری داعش و سرکوب آن صورت گرفته است، نقش این رژیم را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

برای پاسخ به این پرسش باید به فلسفه وجود رژیم صهیونیستی اشاره کرد. جهان صنعتی غرب به منظور نگهبانی دائمی از منافع خود در منطقه غرب آسیا، این رژیم را تأسیس و از آن حمایت کرده است. رژیم صهیونیستی حافظ منافع و اندیشه غرب در منطقه است و غرب نیز تاکنون برای بقای آن هر کاری که لازم بود را انجام داده است؛ به عنوان نمونه، آمریکا بیش از ۸۰۰ بار به نفع اسرائیل در شورای امنیت از حق وتو استفاده کرده است که این نوعی رکود است. رژیم صهیونیستی، پدیده‌ای دوپینگی و غیرطبیعی در منطقه و زائده‌ای از تمدن غربی و مانند خنجری بر منطقه خاورمیانه است و تا مادامی که این رژیم وجود دارد، این منطقه به طور طبیعی کار نخواهد کرد. به همین دلیل و به منظور حفظ موجودیت این رژیم، گروه‌هایی نظیر داعش شکل گرفته‌اند تا همه انرژی‌ها صرف خنثی کردن آن شود و کسی به فکر مبارزه با اسرائیل نباشد. در شش سالی که تکفیری‌گری در منطقه رایج شده است، اسرائیل امن‌ترین روزگار خود را گذرانده است و این چیزی است که اسرائیلی‌ها آن را با خوشحالی بیان می‌کنند.

در شرایطی که داعش التهاب‌آفرینی و دهشت‌افکنی گذشته را ندارد، آرایش سیاسی منطقه به نفع چه بازیگرانی است؟

داعش، بازیگر مستقلی نبود که بتوان برای آن وزن قائل شد. وقتی از این گروه سخن رانده می‌شود، باید به ترکیب و برابندی از نیروها توجه داشت که ریشه در آمریکا، انگلیس، فرانسه، رژیم صهیونیستی، عربستان و برخی دولت‌های مرتجع منطقه دارد. به همین دلیل، اگر زمانی این برآیند در قالب داعش خود را نشان داد، زمانی دیگر می‌تواند در قالب دیگری هویدا شود؛ همان‌طوری که پیشتر در قالب القاعده یا گروه‌های ابومصعب الزرقاوی قابل مشاهده بود. بنابراین باید توجه داشت که روند کنونی تداوم خواهد شد و از این جهت، دو گانه مهم محورهای مقاومت و سازش جدی‌ترین آرایش در منطقه تا اطلاع ثانوی است.

نقش محور مقاومت به عنوان یک جریان مستقل در جریان تحولات آتی منطقه چیست؟

تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، در منطقه یک بازیگر مستقل وجود نداشت. اما بعد از پیروزی انقلاب، شاهد رویش بازیگران مستقلی هستیم که از جمهوری اسلامی ایران آغاز شد و سپس به لبنان، فلسطین و از سال ۲۰۰۵ به عراق کشیده شد. این بازیگران برای منافع ملی، اعتقادی و منطقه‌ای تلاش می‌کنند و جنس همکاری آنها از نوع مزدوری و مالی نیست و مبنای اعتقادی دارد. به همین خاطر است وقتی سوریه در حوزه رفتارهای ضداسرائیلی به محور مقاومت نزدیک می‌شود، جزئی از این محور می‌گردد و یا وقتی یمن دشمنی خود را با آمریکا و رژیم

صهیونیستی بیان می‌دارد به این محور می‌پیوندد. محور مقاومت، انتخاب مردم بومی منطقه برای احیای هویت و کسب استقلال است تا بتوانند آرمان‌های اعتقادی خود را در سطح منطقه پیاده کنند.

راه‌های برون‌رفت از بحران‌های مکرر منطقه را چه می‌دانید؟

هر اندازه قدرت تصمیم‌گیری مردم کشورهای منطقه افزوده شود و نقش آنها در سیاست بیشتر شود، به همان میزان به سمت ثبات بیشتر حرکت خواهیم کرد. به عنوان مثال، از وقتی که حکومتی مردم‌نهاد به طور نسبی در عراق روی کار آمده است، دولت عراق با هیچ‌کدام از همسایگان خود دچار چالش نشده و حتی سعی کرده مشکلات خود با ترکیه یا عربستان را هم با بهره‌گیری از روش‌های مسالمت‌آمیز حل و فصل کند. در صورتی که این الگو تداوم یابد و در کشورهای دیگر منطقه مانند کشورهای حاشیه خلیج فارس، اردن، عربستان و مصر نیز قدرت‌های مردم‌نهاد شکل گیرند و مردم سرنوشت خود را تعیین کنند، در این صورت ثبات بیشتری در منطقه به وجود می‌آید. بنابراین به نظر می‌رسد که جدی‌ترین مسیر برای ایجاد ثبات دائم و پایدار برای منطقه ایجاد حکومت‌های مردم‌نهاد بومی و همکاری میان آنها است.

ادیان و مذاهب چگونه می‌توانند در مدیریت این وضعیت مؤثر باشند؟

خوشبختانه مردم منطقه ما از نظر مذهبی تقریباً در اسلام مشترک هستند؛ یعنی حدود نود و پنج درصد مردم غرب آسیا، مسلمان هستند. هر چند که اختلافات مذهبی وجود دارد، ولی اسلام عنصر مشترکی است که اگر به عنوان یکی از عناصر و مولفه‌های هویتی مورد توجه قرار گیرد، بخش زیادی از فاصله‌ها، کم و تنش‌ها خواهد شد و حتی زمینه‌های نزدیکی فراهم می‌آید. البته چنین رخدادی منوط به این است که اختلافات مذهبی به امری درون مذهبی باقی بماند و تبدیل به یک اصل نشود.

با توجه به نقش برجسته اسلام، چرا سازمان‌هایی مثل سازمان همکاری اسلامی که مبتنی بر همین

اصل مشترک هستند، هنوز نقش فعالانه خود را نتوانسته‌اند ایفا کنند؟

مشکل سازمان همکاری‌های اسلامی این است که بر مبنای باور دینی شکل نگرفته است. این سازمان سکولار بیشتر می‌خواهد بدون ضمانت اجرایی کشورهای مسلمان را هماهنگ کند و طبیعی است، وقتی تصمیمی ضمانت اجرا نداشته باشد، اتفاقی هم نمی‌افتد. اگر مبنای اندیشه دینی را به عنوان یک زیرساخت قرار دهیم، آن وقت دیگر ن سازمان همکاری اسلامی تواند به صورت سکولار به مسائل نگاه کند. تفکر انقلاب اسلامی فارغ از اینکه هواداران آن شیعه یا سنی باشد، نمادی از این است که دین توانسته عامل وحدت‌بخش باشد. از این رو، از یمن تا سوریه و عراق

و ایران و سایر نقاط منطقه‌ای، قدرت الهام‌بخش و جمع‌آوری‌کنندگی دین است که آن را در الگوی انقلاب اسلامی می‌توانیم متوجه بشویم.

آیا می‌توانیم امیدوار شویم که کشورهای اسلامی در ارتباط با اسلام، در نمادهای اسلامی نظیر فلسطین مواضعی متحد و واحد از خود نشان دهند؟

نماد برای وحدت نیاز است و این نماد می‌تواند فلسطین یا بیت‌المقدس باشد. اما اصل مطلب این است که دین به عنوان هویت غالب پذیرفته شود و اگر دین به عنوان هویت غالب و زمینه‌ای از سوی ملت‌ها پذیرفته شود و هویت‌های دیگر ملی و مذهبی در ذیل هویت دینی و نه مخالف با آن مطرح شود، آن وقت می‌توان حتی به نمادهای مشترکی مثل فلسطین یا هر چیز دیگری فکر کرد. پس در واقع، هم‌افزایی و هم‌گرائی منطقه براساس هویت مشترک دینی اصلی‌ترین نیاز منطقه است.

تکلیف طرح‌های خارجی مثل جدیدترین طرحی که به معامله قرن معروف شده است، چه می‌شود؟

از سالیان بیکو تاکنون، ده‌ها طرح مختلف برای بازطراحی غرب آسیا ارائه شده است که همه اینها تنش ایجاد کرده و هیچ کدام موجب کاهش تنش نشده‌اند.

وظایف جریان‌های دینی به ویژه اهل سنت در کشور ما چگونه باید باشد؟

به طور طبیعی، وقتی از دین به عنوان هویت مشترک در غرب آسیا صحبت می‌شود، این عنصر می‌تواند اختلافات مذهبی را به حاشیه براند. از این رو، همه مسلمانان منطقه که هویت دینی را برای خود موجب افتخار می‌دانند و آن را جدی می‌گیرند، باید جهت حاکم شدن این هویت تلاش کنند. در این راستا، نمی‌توان تکلیف ویژه‌ای برای اهل سنت یا پیروان مذاهب اسلامی دیگر قائل شد. بنابراین اگر ما هویت دینی را بپذیریم، اصلاً سطح تحلیل از مذهب فراتر می‌رود و آن وقت ما از تکالیف مسلمین برای هم‌گرائی منطقه می‌توانیم صحبت کنیم.

از وقتی که در اختیار فصلنامه حبل‌المتین قرار دادید، تشکر می‌کنیم.